

معرفی های اجمالی

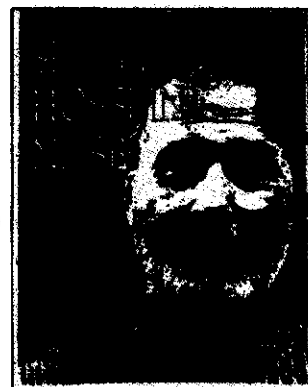
این پروژه به اهتمام پل آرتور شیلپ از ۱۹۳۹ با فروست کتابخانه فیلسوفان زنده (The Library of Living Philosophers) منتشر شد. تاکنون بیست و هشت فیلسوفی که مجلدی از این مجموعه را به خود اختصاص داده اند، عبارتند از: جان دیویی (۱۹۳۳)، جرج سانتایانا (۱۹۴۰)، آلفرد نورث وایت هد (۱۹۴۱)، جی. ای. مور (۱۹۴۲)، برتراند راسل (۱۹۴۴)، ارنست کاسیر (۱۹۴۹)، آلبرت انشتین (۱۹۴۹)، ساروپالی رانداک ریشنان (۱۹۵۲)، کارل یاسپرز (۱۹۵۷)، سی. دی. براود (۱۹۵۹)، رادولف کارناب (۱۹۶۳)، مارتین بوبر (۱۹۶۷)، سی. آی. لویز (۱۹۶۸)، کارل پوپر (دو جلد: ۱۹۷۴)، براند بلانشارد (۱۹۸۰)، جان پل سارتر (۱۹۸۱)، گابریل مارسل (۱۹۸۶)، دابلیو، وی. کائین (۱۹۸۶)، جرج هنتریک ون رایت (۱۹۸۹)، چارل هارت شورن (۱۹۹۱)، ای. جی. آیر (۱۹۹۲)، پل ریکونور (۱۹۹۵)، پل ویس (۱۹۹۵)، هانس جرج گادامر (۱۹۹۷)، رودریک ام. چیشولم (۱۹۹۷)، پی. اف. ستراوسون (۱۹۹۸)، دونالد داویسون (۱۹۹۹) و سید حسین نصر (۲۰۰۱).

در بین این فلاسفه فقط سید حسین نصر دارای اعتقادات اسلامی و در زمره فلاسفه مسلمان است.

فلاسفه ای که مجلدات آنها در دست تهیه است، عبارتند از: مارجوری گرن، آرتور سی. دانتو، میشل دومت، جاآکو هیتیکا، هیلری پوتنام، ریچارد ام. رورتی.

کتابخانه فلاسفه زنده جهان، از زمان تأسیس به دست پل آرتور شیلپ در سال ۱۹۳۸، بررسی انتقادی و بحث و گفت و گو پیرامون چندی از برجسته ترین فیلسوفان زنده جهان را بر عهده داشته است. طرح و قالب این مجموعه زمینه را به گونه ای فراهم می سازد که در هر جلد، گفتگویی میان یکی از دانشمندان

فیلسوفان زنده: فلسفه سید حسین نصر، آمریکای شمالی، این کورت، ۲۰۰۱ م.



چاپ بیست و هشتمین مجلد از مجموعه فیلسوفان زنده زیر عنوان فلسفه سید حسین نصر بارقه امید دیگری است. چون نشانگر احترام به خردورزی در جهان، آن هم اهمیت دادن به متفکران زنده است. رسم و عادت این است که معمولاً از مردگان تقدیر و تجلیل می نماییم، ولی از سر ترس یا حسد، زندگان را مغفول، مسکوت، مطرود یا منقود می خواهیم. گویا آنان را رقیب خود می دانیم. به هر حال پروژه ای که از ۱۹۳۹ تاکنون همواره فعال بوده است، برخلاف مرده پرستی ما، به تقدیر و بزرگداشت فلاسفه زنده پرداخته است. مهم تر برای ایرانیان این است که آخرین جلد به یک شخصیت با اصالت ایرانی یعنی پروفیسور سید حسین نصر اختصاص یافته است. این را باید به حساب افتخارات ملی و غرور فرهنگی ایران گذاشت. در این مقاله ابتدا به معرفی کل پروژه، آنگاه ارائه توصیفی از این مجلد می پردازم.

طبق روال گذشته، گردآوردندگان این مجموعه مناسب دانسته‌اند که از یاری مجمع مشاوران در جهت انتخاب موضوعات مجلدات بعدی بهره‌گیرند. هشت تن از فیلسوفان نامدار به یاری این پروژه پرداخته‌اند. اسامی آنها عبارت است از: پیتر جی. کاوزه، ریچارد دی. جرج، الیزابت آر. ایمس، جاکولین ای. کگلی، ویلیام ال. مک‌براید، اندرو جی. رک، باری اسمیت، جان ای. اسمیت.

این کتابخانه از زمان تأسیس در سال ۱۹۳۸ و طی دوره فعالیت خود، بنا به ماهیت تحقیقی و پژوهشی، هرگز از حمایت سایرین بی‌نیاز نبوده است. هیأت امنای دانشگاه ایلینویز جنوبی (Southern Illinois) در بیستم فوریه ۱۹۷۹ حمایت مالی از این کتابخانه را به موجب قراردادی بر عهده گرفت.

هاهن و اوکسیر به عنوان ویراستاران، درباره شیلر این‌گونه اظهار نظر می‌کنند: بنابر باور اف. سی. اس. شیلر فقیده، بزرگ‌ترین مانع سدره بحث و گفت‌وگوی مؤثر در باب فلسفه، ضوابط اخلاقی عجیبی است که ظاهراً پرسش از نیت درونی نویسنده در زمان حیات وی را منع می‌کند. چه بسا مشاجرات و «اختلاف نظرات بی‌پایانی» که تاریخ فلسفه را مملو ساخته است با پرسش تعداد معدودی سؤالات کنجکاوانه از فلاسفه در زمان حیات آنها، بی‌درنگ پایان می‌پذیرفت.

بدون شک، خوش‌بینی نهفته در این گفته‌آخر با اطمینان بیش از حدی توأم است. این‌گونه «سؤالات کنجکاوانه و تحقیقی» غالباً از متفکرانی که در قید حیات به سر می‌برند پرسیده شده، اما پاسخ آنها به «مشاجرات بی‌پایان» راجع به نیت درونی آنان پایان نداده است. با این وجود، مناسب است بگوییم که دیالوگ با حضور متفکر زمینه درک روشن‌تری را فراهم خواهد ساخت. در مقدمه به صراحت آمده است که: مجلدات این کتابخانه به هیچ وجه، جای آثار مهم و اصلی متفکران برجسته و اصیل را نخواهد گرفت. آثار فلاسفه‌ای همچون جان دیویی، جرج سانتیاننا، آلفرد نورث وایت‌هد، جی. ای. مور، براتراند راسل، ارنست کاسیر، کارل یاسپرز، رادولف کارناب، مارتین بویر برای پژوهشگران و دانشجویان علاقه‌مند همواره قابل مطالعه است. البته این کتابخانه از هیچ‌گونه تلاش در عرضه بهترین راهنمایی در رابطه با آثار انتشار یافته متفکران دریغ نمی‌ورزد. ارایه کامل‌ترین کتابنامه از آثار منتشره فیلسوف مورد نظر در پایان هر مجلد به هدف تسهیل دستیابی به آثار را جامه عمل می‌پوشاند. گفت‌وگوهای انتقادی و تفسیری مراحل مختلف کار یک متفکر برجسته و مهم‌تر از آن، پاسخ شخص

از یک سو و ناقدان از سوی دیگر فراهم آید. مقصود از این، انکار شخصیت‌ها یا مقابله با آنها نبوده، بلکه با هدف ایجاد ارتباطات سازنده و درک بهتر مواضع یکدیگر و دیدگاه‌ها بوده است. به عبارت دیگر، هدف این حرکت تعامل خلاقانه با فلاسفه است، نه شکست دادن آنان که به لحاظ نظام فکری با ما متفاوت هستند.

مرور مقدمه کلی پروفیسور شیلپ بر مجلدهای پیشین، حاکی از آن است که ایده اصلی این مجموعه از نظرات اف. سی. اس. شیلر فقیده نشأت گرفته است. وی در مقاله خویش راجع به «آیا فلاسفه باید مخالفت کنند؟» (در کتاب آیا فلاسفه باید مخالفت کنند؟ لندن، مک‌میلان، ۱۹۳۴) آورده است که بزرگ‌ترین مانع سدره مباحث مفید و پرثمر در باب فلاسفه «ضوابط اخلاقی» عجیبی می‌باشد که ظاهراً پرسش از نیت‌ها و اهداف فیلسوفان را در زمان حیات وی منع می‌کند. شیلر بر این باور بود که چه بسا مباحثات و اختلاف نظرات بی‌پایانی که تاریخ فلسفه آکنده از آن‌هاست با پرسیدن تعداد معدودی سؤال کنجکاوانه از فلاسفه در زمان حیات آنان، پایان خواهد پذیرفت. در واقع راه حل او برای پایان دادن به «مناقشات بی‌پایان»، سؤالات کنجکاوانه دیگران از فلاسفه راجع به هدف و انگیزه و دیدگاه‌های آنهاست.

پل آرتور شیلپ هم تأسیس کتابخانه فلاسفه زنده جهان را نیز بر همین اندیشه آغاز نمود. هدف آن است که هر یک از مجلدات این کتابخانه زندگینامه فکری خودنوشت شخص فیلسوف مورد نظر یا زندگینامه موثقی از وی را در معرض افکار عمومی قرار می‌دهد. کتابشناسی آثار، مقالات تفصیلی و انتقادی حامیان و مخالفان برجسته تفکرات او و همچنین، پاسخ‌های وی به تفسیر و تحقیقات موجود، بخش‌های دیگر هر مجلد است. زندگینامه‌های خودنوشت فکری معمولاً چگونگی شکل‌گیری فلسفه اندیشمندان بزرگ و حرکت‌ها و موضوعات فلسفی عمده عصر حاضر را به تفصیل مورد توجه قرار می‌دهند. بسیاری از فیلسوفان شهیر ما در صدد هستند تا نگرش خود را علاوه بر هم‌عصران خود، به سوی مهم‌ترین موضوعات مدنظر اندیشمندان پیشین نیز جهت دهند. علاوه بر این، از این طریق، دستیابی به آثار و افکار فیلسوف مورد نظر آسان‌تر خواهد شد.

این کتابخانه با تصور چنین‌الگویی پیش‌بینی می‌کند که در فواصل کمابیش منظم، اثری را به یکی از فلاسفه برجسته و زنده جهان اختصاص دهد.

وی لزوماً خواننده را به سوی آثار شخص فیلسوف هدایت می کنند. در عین حال، متفاوت بودن استنباط متخصصان و کارشناسان مختلف از نظرات موجود در آثار یک فیلسوف خاص امری انکارناپذیر است. این را هم نمی توان انکار نمود که چه بسا تفاوت برداشت ها و تعبیرهای کارشناسان مختلف مبتدیان را در مواجهه با تفسیرهای بسیار متنوع و حتی مغایر مبهوت سازد. از این رو، متصدیان این پروژه در صددند تا حد ممکن با گردآوری تفسیرها و برداشت ها و تقریب آنها، این مشکل را برطرف سازند. رو در رو کردن فیلسوف با منتقدانش و ایجاد دیالوگ بین آنها بهترین روش تقریب، تشخیص داده شده است.

گردآورندگان اظهار می دارند که در پی انجام مقصود اصلی این کتابخانه (و تا جایی که در حد توان باشد) هریک از مجلدات منتشره، عناصر ذیل را دربر خواهد داشت:

۱. زندگی نامه خودنوشت فرهنگی: و زندگی نامه معتبر متفکر؛
۲. مجموعه ای از مقالات تفصیلی و انتقادی هواداران و مخالفان اندیشه فیلسوف مورد نظر؛
۳. پاسخ شخص فیلسوف به منتقدان و مفسران؛
۴. کتابنامه ای از آثار فیلسوف جهت تسهیل دسترسی به آثار و اندیشه های وی.

تا ۱۹۸۱، شیلپ به تنهایی یا همراه با موريس فریدمن مدیر پروژه بود، اما از سال ۱۹۸۱، لویز ادوین هاهن، از اساتید فلسفه دانشگاه ایلینویز جنوبی، به سمت گردآورنده این مجموعه منصوب گردید. وی صاحب آثاری از جمله، تقویت جریان فرهنگی متقابل میان غرب و شرق (۱۹۹۸)، تئوری بافت گرایانه ادراک (۱۹۴۲) و ارزش: تحقیق مشترک (۱۹۴۹) (با همراهی جان دیویی و سایرین) است. او در امر تدوین آثار اولیه جان دیویی طی سال های ۱۸۹۸-۱۸۸۲ (۱۹۷۲-۱۹۶۷) همکاری فعال با شیلپ داشته و نویسنده مقالات متعددی در مجلات و مجموعه های تحقیقی است.

راندال ای. اوکسیر، دانشیار فلسفه در دانشگاه ایلینویز جنوبی و دارای سمت همکاری تدوین گر در مجموعه ۲۰۰۰ کتابخانه فلسفه زنده جهان می باشد. وی مؤلف مقالات تحقیقی متعدد و گردآورنده نشریه تریبون شخص گرایان و چندین اثر دیگر در زمینه فلسفه آمریکایی است.

جونیر اوسین دابلیو، استون کاندیدای مدرک دکتری فلسفه دانشگاه ایلینویز جنوبی است: تحقیق در زمینه فلسفه اسلامی و تصوف، علاقه مندی های اصلی وی به شمار می آید.

هاهن، اوکسیر و استون در پیشگفتاری که مشترکاً نوشته اند، درباره مجلد بیست و هشت این گونه اظهار نظر می کنند: «سید حسین نصر که به تدریس مطالعات اسلامی در دانشگاه جرج واشنگتن مشغول است، علاوه بر این که نخستین فیلسوف مسلمانی است که در این مجموعه مورد توجه قرار می گیرد، پس از انتشار مجلد مربوط به مارتین بوبر، نخستین سنت گرا نیز می باشد، برخی فلاسفه عصر حاضر از این موضوع بی اطلاع هستند که فلسفه سنت گرایی همچنان حضور خود را در جهان حفظ کرده است و هنوز نیاز به توصیف و شرح دقیق آن به شدت احساس می شود. جای تأسف است که در فراسوی دنیای محدود دانشکده های انگلیسی-آمریکایی و اروپایی، دیدگاه های سنت گرایانه از چنین محبوبیت و گسترشی برخوردارند. استاد نصر که اکنون در رأس اجتماع چشم گیری از سنت گرایان قرار دارد، با شهامت به انتقاد از فرضیات و ارزش های جهان امروز و فلسفه علمی نوین می پردازد. اما این مبارزه طلبی و انتقاد صرفاً یا هدف مقابله با نوگرایی جریان نیافته است، بلکه منظور پرداختن آگاهانه به نوگرایی می باشد.»

«بنابراین، اثر حاضر گامی در جهت گفت و گوی بین فرهنگی و برقراری گفت و گو میان سنت ها تلقی می شود. در میان دستاوردهای ماندگار استاد نصر می توان به تلاش مستمر و موفق وی در مدت بیش از چهار دهه اشاره داشت که به واسطه آن، سنت های زنده جهان در زمینه ای تبادل گردیدند و در عین حفظ استقلال و دیدگاه های ویژه هر یک، فضایی به وجود آمد که در آن سنت های اصیل تقویت شدند و به درک متقابل دست یافتند. استدلال استاد نصر در عرصه این تلاش خستگی ناپذیر این بود که اصرار به کناره گیری از تمامی سنت ها به بی ریشگی، تنزل حقیقت جهان و بشریت و همچنین انواع جنون هایی منجر می گردد که توصیف آنها را در خونبارترین قرن تاریخ بشریت که به تازگی پایان گرفته است، می توان یافت. این گونه دیدگاه های سنت گرایی بسیار بحث انگیز هستند و منتقدان استاد نصر به مخالفت ها و ایرادهایی بسیار جدی با او برخاسته اند.»

«دستاوردهای استاد نصر در حوزه فلسفه از وسعت حیرت آور و گسترده گی جهانی برخوردار بوده و به زبان های گوناگون انتشار یافته است. این نشانگر اهمیت و تأثیر دیدگاه های او در سراسر جهان است. به هر حال مکتب سنت گرایانه ای که او عرضه می کند، وضعیتی در مقابل مدرنیسم مطلق دارد. در جهان اسلام این دو جریان فکری در تقابل با یکدیگر می باشند.» «مدیران این مجلد در تألیف آن رنج بسیار برده اند. چون از

یک سو باید نوشته‌های غیر انگلیسی و به زبان‌های شرقی را ملحوظ می‌نمودند و از سوی دیگر این نوشته‌ها در یک گستره جهانی پراکنده بوده است. نیز انتقاد از سنت‌گرایی یا دفاع از آن باید از مؤلفان دارای فکر و اندیشه استفاده می‌کردند تا بلکه بتوانند استاد نصر را به عنوان رکن نهضت‌گرایی به خوبی تحلیل و حل‌جی کنند.

فهرست مطالب این مجلد این گونه است:

بخش اول: زندگی نامه خودنوشت فکری سید حسین نصر؛ زندگی نامه خودنوشت فکری سید حسین نصر همراه با پاسخ‌های او. بخش دوم: مقالات تحلیلی و انتقادی درباره فلسفه سید حسین نصر، شامل بیست و هشت مقاله از نویسندگان مختلف و پاسخ یا نقد دکتر نصر به آنها:

محمد سهیل عمر: «از جایگاه مناسب نبوت»: قطعات برگزیده و تفاسیری از موضع نصر راجع به فلسفه اسلامی در چارچوب سنت اسلامی؛ هیوستن اسمیت: دفاع نصر از فلسفه جاودانگی؛ رابرت کومینگ نویل: فلسفه جاودانگی در متن عامه؛ سالی بی. کینگ؛ فلسفه جاودانگی و ادیان جهانی؛ آرویند شارما: مروری بر هندوگرایی کلاسیک با کمک فلسفه جاودانگی؛ شوهسین لیو: به تعمق راجع به سنت و نوگرایی؛ پاسخ به سید حسین نصر؛ ارنست ولف گازو: نصر و طلب مقدسات؛ کنث کی. اینادا: متافیزیک بدیع بودایی و تفکر اسلامی؛ جرج مک‌لین و ریچارد کی. خوری: سید حسین نصر در باب زمان و جاودانگی؛ الیوت دواچ: فلسفه هنری سید حسین نصر؛ اوسی لوپز-بارالت: دانش مقدسات: اشعار عرفانی سید حسین نصر؛ ابراهیم کالین: مقدسات در برابر مادیات: دیدگاه نصر راجع به علم؛ ولف گانگ اسمیت: علم جاودان و علم نوین؛ گیو وانی موناسترا: سید حسین نصر: دین، طبیعت و علم؛ آشوک کی. گانگادین: در طلب علم جامع جهانی؛ مهدیامین رضوی: فلسفه جاودانگی و علم مقدس در جهان پست مدرن؛ آرچی جی. باحم: همه و هیچ مطلق نصر؛ جوادی دی. سالتزمن: مفهوم دانش معنوی در فلسفه سید حسین نصر؛ زیلان موریس: ضرورت ارتباط میان وحی و فلسفه در اسلام و اهمیت آن در درک طبیعت و تاریخ فلسفه اسلامی؛ دیوید بی. بورل: دین‌شناسی و فلسفه اسلامی؛ لئونارد لويسرهن: تصوف در تفکر سید حسین نصر؛ ویلیام سی. چیتیک: مردان غائب در کیهان‌شناسی اسلامی؛ پیر لوری: برای شناخت خویش جهان را بشناسید؛ پرویز مروج: روح متعالی، سفسطه زبان خاص و اسلام پراکنی ابن سینا:

تعمق در آثار سید حسین نصر؛ حسین ضیایی: نور الفؤاد، متنی از شهاب‌الدین کمیجانی متعلق به قرن نوزدهم و راجع به فلسفه روشن‌گرایان؛ انس کاریک: نصر: اندیشمند مقدسات؛ مارتیا استپا نیافتز: سید حسین نصر: مدافع یا مصلح اسلام؛ جونیر لوسین دابلیو. استن: فلسفه جاودانگی.

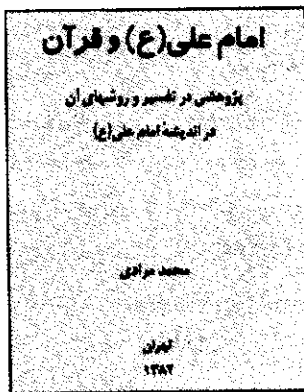
این مقالات در سه فصل «فلسفه جاودانگی»، «علم و دین» و «جهان‌شناسی» سامان داده شده است.

بخش سوم: کتابنامه‌ای از سید حسین نصر، تألیف مهدی امین رضوی

به هر حال این پروژه الگوی خوبی برای ایجاد ارتباطات مثبت و مفید بین متفکران زنده و مخاطبان‌شان است. چنین دیالوگ‌هایی می‌تواند گام عملی در زدودن منازعات بی‌حاصل و در عوض همکاری منطقی برای دستیابی به راه‌حل‌های علمی باشد. امید است در ایران هم چنین طرح‌هایی در زمینه متفکران زنده اجرا گردد.

محمد نوری

امام علی (ع) و قرآن پژوهشی در تفسیر و روش‌های آن در اندیشه امام علی -ع-، محمد مرادی، تهران، هستی‌نما، پاییز ۱۳۸۲، رقعی، ۲۶۳ ص.



توجه و اهتمام به کشف شیوه‌های تفسیر از چشم انداز معصومین (ع) از بایسته‌های پژوهش در علوم قرآنی است. این بایستگی، هم بدان جهت است که مقام عصمت، پاکیزه‌ترین سرچشمه‌های فهم قرآن به شمار است و هم بدان رو که عصر آن پیشوایان بزرگ بشری، نخستین مراحل تکوین و نضج تفسیر و قرآن‌دانی است. از این میان، حتی می‌توان عصر امام علی (ع) را برجسته‌تر و بیش از همه اعصار، مهم تلقی کرد؛ زیرا آن امام بزرگوار، در وضعیت و موقعیت حساسی قرار گرفته بودند که استناد به قرآن و تفسیر پاره‌هایی از آیات وحی، ضرور می‌نمود. امیر مؤمنان (ع)

همه این القاب و اوصاف، مستند به کلامی از مولا و عبارتی از روایات علوی است. این بخش از کتاب، اگرچه خواندنی و مغتنم است، مقصود اصلی نویسنده از تألیف این اثر و گم‌شده خواننده نیست. به همین نویسنده محترم کتاب، چندان به تفصیل نمی‌گراید و به گزارشی صرف و ساده بسنده می‌کند.

فصل دوم کتاب، علوم قرآنی را در اندیشه امیر مؤمنان برمی‌رسد. نویسنده نخست تعریف مشهوری از «علوم قرآنی» را یادآور می‌شود. (ص ۳۵) سپس مباحث پسین فصل را با این یادآوری مهم آغاز می‌کند که دانش‌های قرآنی، همگی مرهون کلام و اهتمام علی (ع) هستند: برخی در بنیاد خود و برخی در سمت و سو و محتوا. به گفته سید حسن صدر، مؤلف ارجمند تأسیس الشیعه، «اولین کسی که علوم قرآنی را به انواعی تقسیم کرد، علی امیر مؤمنان بود. او شصت نوع علوم قرآنی را املا فرمود و برای هر یک، نمونه‌ای مخصوص آورد.» (همان) قضاوت نویسنده آن است که «در منابع و جوامع حدیثی و تفسیری، مباحث فراوانی از علوم قرآنی نقل شده است که فرموده‌اند. در این نوشته، با رعایت اختصار و به صورت گذرا، تنها به بخش‌هایی از آنها پرداخته است.» (همان)

سپس نویسنده با استناد به منابع تاریخی و روایی نشان می‌دهد که دعوی فوق، خالی از گزاف و دور از تعصبات فرقه‌ای است؛ زیرا پاره‌ای از مهم‌ترین شاخه‌های علوم قرآنی را می‌شمارد و تاریخ را گواه می‌گیرد که همگی این شاخه‌ها، به نوعی و امدار علم آن دروازه دانش نبوی است. در فصل دوم کتاب به این گروه از انواع علوم قرآنی اشاره می‌شود و سند مالکیت امام بر این موضوعات، از بایگانی تاریخ بیرون می‌آید: اقسام آیات؛ اسلوب قرآن؛ زبان قرآن؛ تفسیر؛ تفسیر به رأی؛ تحریف؛ اعراب؛ اسباب نزول؛ ناسخ و منسوخ؛ قرائت؛ تأویل؛ حروف مقطع؛ ظاهر و باطن؛ جمع و تدوین قرآن.

فصل سوم و چهارم کتاب، از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ زیرا به موضوع اصلی کتاب و نیاز علمی جامعه دینی، نزدیک‌تر است. امام علی (ع) قرآن را چگونه تفسیر می‌کردند و چرا باید ایشان را سرآمد مفسران دانست؟ به واقع فصل‌های پایانی کتاب، تلاشی است برای پاسخگویی به چنین سؤالاتی. بدین رو فصل سوم را به بحث درباره جایگاه تفسیر قرآن در سیره و اندیشه امام علی (ع) اختصاص می‌دهد و پس از اندکی تأمل به «مقام تفسیری امام علی (ع) در قرآن» می‌پردازد. همین موضوع را از نگاه پیامبر (ص) نیز برمی‌رسد و روایات بسیاری در بلندای

در مقابل کسانی قرار گرفته بودند که قرآن در جیب داشتند و هر از گاه آن را بر نیزه نیز می‌کردند. مقابله با چنین مردمی، توجه دادن به معانی و تفسیر قرآن را ضروری‌تر از هر عصر و زمان دیگری می‌کرد. اگر پیامبر گرامی اسلام (ص) با اعلام نزول آیه‌ای، می‌توانست حجت را بر همگان تمام کند، چنین امکان و موقعیتی در اختیار مولا (ع) نبود. مردم عصر نبوی از پیامبر (ص) خود خبر آسمانی می‌خواستند و آن حضرت این اخبار را در قالب آیات، ارائه می‌فرمودند. اما در دوره امیر المؤمنین (ع) مخاطبان و مخالفان ایشان، به قرائت آیه‌ای، قناعت نمی‌کردند و سر تسلیم فرود نمی‌آوردند. حتی گاه در نقل آیات و استناد به قرآن، از علی پیشی می‌گرفتند و احتجاجات خود را از آیات قرآنی می‌آکنند. بدین رو، ضرورت و لازمه آن دوره حساس و بحرانی از عصر اسلام، نیاز به تفسیر روشن و متین قرآن بود. این نیاز، برای اولین بار در زمان علی (ع) چهره خود را نمایاند و تاکنون بر سر و روی اندیشه‌های ما چنگ می‌زند. علی (ع) با مردمی رودرو بود که به اندازه او قرآن را در حافظه داشتند و گاه بیش از او به زبان می‌آوردند. آنچه آنان، در دسترس خود نداشتند و از آن فرسنگ‌ها فاصله گرفته بودند، فهم دقیق و شیوه درست استناد و استنباط بود. علی (ع) خلوت سی ساله خود را با تفسیر و تأویل آغازید و حضور مردانه و حماسی خویش را در عرصه سیاست و حکومت‌داری، با تبیین هوشمندانه و ظریف آیات ظاهر کرد.

توجه به عصر و الزاماتی که سوانح روزگار پیش پای بزرگان می‌گذارد، در فهم شیوه‌های علمی و کاربردی آنان بسیار مؤثر است. جادداشت که نویسنده امام علی (ع) و قرآن به این نکته ظریف تاریخی-جامعه‌شناختی اشاره می‌کردند تا خواننده کتاب، نیک بداند که چرا پرداختن به اندیشه‌های قرآنی امام علی (ع) از اهمیت فوق‌العاده برخوردار است.

از میان فصول چهارگانه کتاب، فصل‌های یک تا سه، به موضوعات زیر می‌پردازد:

۱. قرآن در آفاق نگاه امام علی (ع)؛

۲. علوم قرآنی در اندیشه امیر مؤمنان؛

۳. امام علی، مفسری سرآمد.

در فصل نخست (قرآن در آفاق نگاه امام علی (ع)) خواننده درمی‌یابد که قرآن در چشم و دل علی (ع) کتابی جامع، حاوی دستورات الهی، وسیله‌هایی از فتنه‌ها، خیر، نصیحت‌گری مشفق، شعله‌ای فروزان، بهار دل‌ها، معدل ایمان، کلید خیرات، کتاب زندگی، منسجم و یکپارچه و حجت خدا است.

دعوت کننده به آن است. پیدا است که نویسنده محترم از این بخش کتاب، خواهان چه نتیجه‌ای است: برابر نشان دادن قرآن و عصمت.

پس از آن از روش های تفسیری سخن می گویند و اینکه قرآن در کلام علی (ع) به روش های زیر تفسیر شده است:

۱. روش تفسیر قرآن به قرآن؛

۲. تفسیر قرآن با گفتار پیامبر؛

۳. تفسیر با زبان و معناشناسی ادبیات عرب؛

۴. تفسیر اجتهادی. (ص ۱۳۷)

نکته مهمی که نویسنده ذیل این عنوان، ذکر می کنند، این است که «از نوع روایت های تفسیری نقل شده از امام علی (ع) و سایر معصومان استفاده می شود که تفسیر برخلاف آنچه که امروز رایج است، مفهوم وسیعی داشته است. ظهور آیات، شناخت مصادیق، بیان مثال ها، تفصیل آیات، حوادث اتفاق افتاده در دوران نزول و انطباق آیات به حوادثی که در آینده پس از نزول اتفاق افتاده و یا خواهد افتاد، در قلمرو تفسیر جای داشته است.» (ص ۱۳۹)

بخش دوم فصل آخر، به روش های پر دازد که پیشتر گفته آمد. نویسنده پس از توضیح درباره این روش ها، نمونه هایی از تفسیر قرآن به روش های مزبور را در کلام امام (ع) نشان می دهد و در بخش تفسیر اجتهادی، شاخص ها و ارکان این نوع تفسیر را نیز می شمارد. بدین ترتیب، خواننده با نمونه هایی مستند و متقن از شیوه های تفسیری در کلام معصوم آشنا می شود؛ اما به نیکی در نمی یابد که جای هریک از این نوع روش های تفسیری کجاست. نویسنده نیز خود دآوری نمی کند که از میان روش های یاد شده، کدام یک اصل و دیگری فرع است و چرا امام (ع) به یک شیوه، قرآن را تفسیر فرموده اند. البته پاسخ پاره ای از این سوالات روشن است و از فحوای مطالب کتاب نیز می توان دریافت که این شیوه های متعدد، تعدد خود را و مدار چه واقعیت های زمانی و متنی هستند. اما جای داشت نویسنده فاضل کتاب، نشان می دادند که حضرت چرا قرآن را به یک شیوه تفسیر نمی کردند و چه الزاماتی ایشان را به تغییر روش در تفسیر قرآن وامی داشت؟ به واقع، آنچه از فصل پایانی کتاب، می توان دریافت این است که امام (ع) اکثر شیوه های مرسوم تفسیری میان مسلمانان را تأیید کرده اند و خود نیز به همین شیوه ها عمل فرموده اند. بدین رو همچنان تا رسیدن به منزلی که در آنجا بدانیم علی (ع) چه روش و شیوه ای را برای تفسیر قرآن در -مثلاً- عصر ما تجویز می فرمایند، راه بسیار داریم.

مقام تفسیری حضرت، از پیامبر (ص) نقل می کند. تکمله این بحث، نشان دادن مقام علمی مولا در فهم و تفسیر قرآن، از نگاه اهل بیت (ع) و یاران پیامبر (ص) است. مطالعه این فصل از کتاب، خواننده را به این رهیافت دینی و تاریخی می رساند که پس از پیامبر بزرگوار اسلام (ص) کسی به اندازه علی (ع) با قرآن مأنوس نبوده و بر تفسیر و تأویل آن قدرت نداشته است.

فصل پایانی کتاب (تفسیر و روش های آن) اهمیت ویژه ای در جغرافیای کتاب حاضر دارد؛ به طوری که می توان فصول گذشته را مقدمه این بخش از کتاب دانست. متأسفانه نویسنده این فصل کلیدی و مهم را نیز با تعریف های معروف و مشهور تفسیر آغاز می کند که تکرار آنها در چنین اثری، چندان مغتنم و ضروری نیست. سپس از «نیاز به تفسیر» سخن می گوید که آن نیز، مجال ها و مکان های دیگری دارد و جا داشت که نویسنده این گونه مباحث و مجادلات را جزء اصول موضوعه کتاب خود می انگاشت. تکرار چنین مباحثی که در اکثر آثار و رساله های قرآن شناختی جایی برای خود باز کرده اند، وجهی ندارد؛ مگر آن که نویسنده نکته ای بدیع با خود آورده باشد یا بر نقطه تاریک و پرتوی افکننده باشد. دست کم، اشاره ای کوتاه و گویا، این گونه مباحث را در چنین کتابی بسنده بود.

«تفسیر و شرایط آن از نگاه امام علی» موضوع و مسئله دیگری است که فصل چهارم کتاب، بدان می پردازد. نخست شرایط تفسیر را از زبان و قلم تفسیر پژوهان نقل می کند (ص ۱۲۱-۱۳۰) و نیز می افزاید که «این شرایط، اگر چه جملگی در سخنان نقل شده از امام علی (ع) وجود ندارد، اما درباره پاره ای از آنها سخن به میان آمده است.» (همان، ص ۲ و ۱۲۱) هفت شرطی که تفسیر قرآن، مشروط به آنهاست و رد پای از آنها در کلام مولا می توان یافت، بدین قرار است:

۱. آشنایی با اسلوب خاص قرآن؛

۲. آشنایی با علوم قرآنی؛

۳. علم به تأویل؛

۴. تمییز محکم از متشابه؛

۵. علم به تقسیمات قرآن؛

۶. برخورداری از عقل سلیم و عنایات الهی؛

۷. ذائقه سالم تفسیری؛

«امام علی به مثابه روش» عنوان و تیتر پسین است که در آن علی و تفسیر قرآن، یکی می شوند. این سخن، مستند است به روایتی از پیامبر که فرمودند: علی تفسیر القرآن والداعی الیه (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۴۳)؛ یعنی علی تفسیر قرآن و

پشت عکسی از پدر آن مرحوم حاج محمدصادق افشار) تولد یافت، اما در بعضی مراجع تولد ایشان را ۱۳۱۳ ق ذکر کرده اند و در ۲۸ آذرماه ۱۳۶۲ درگذشت. سخن از مردی است که بخش اعظم مایملک خود را که شماره رقبات آن قابل اعتناست شامل ساختمان های متعدد باغ، زمین و خانه می شود وقف دانش کرد و بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار را پی افکند. می بینیم که چگونه حرص گسیخته بند برای اندوختن و تکاثر ثروت گریبان عده ای را گرفته و آنان را از دریافت درست زندگی دور کرده است. قرآن کریم در وصف این گروه مردمان که مال می اندوزند و در کار دنیا نابجا و ناصواب خرج می کنند، فرموده است:

«مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ ...» هر چه هزینة کنند جهانیان در کار دنیا و هر چه به دست آرند از عشق دنیا، مثل آن چون باد است. گیرنده باد در دست چه دارد؟ جوینده دنیا همان دارد. (ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، کشف الاسرار و عدة الابرار، چاپ دوم، ج ۲، ص ۲۶۰، سوره آن عمران، آیه ۱۱۷)

دردا و دریغا که از آن خاست و نشست
خاکبست مرا بر سر و بادبست به دست

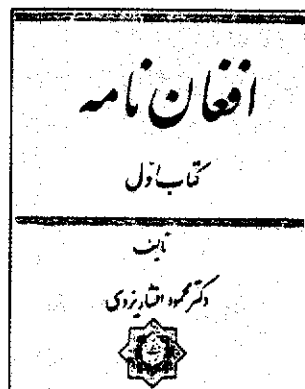
خواندن (شنیدن) وصف چنین مردمانی که بر نفس خود فائق آمده اند، خود را وقف علم و ثروت خود را صرف خدمت به نشر معارف بشری کرده اند، بهجت آور است و حس قدشناسی و احترام را در انسان برمی انگیزد.

مرحوم دکتر محمود افشار (ره) از این گروه نیک اندیشان است. او نه تنها دارایی خود را وقف «تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران» کرد، بلکه در دوران حیات هم و غم و اندیشه فعال او وقف زبان و ادبیات و آنچه در حیطه تاریخ و فرهنگ این سرزمین است مصروف شد و برای رشد و اشاعه دانش و فرهنگ ایران زمین از هیچ تلاشی فروگذار نکرد و رقباتی از موقوفات خود از جمله جایگاه سازمان لغت نامه دهخدا و محل مؤسسه باستان شناسی را به طور رایگان به دانشگاه تهران واگذار کرد. اما نام کتاب «افغان نامه» توجه برانگیز است و بیننده را کنجکاو می کند که چه عامل سبب شده است که نویسنده، کتاب را به این نام بنامد: «نخست بگویم که چرا این کتاب را (افغان نامه) نامیدم، در حالی که تمام محتویاتش راجع به افغانستان و افغانیان نیست، بلکه به ایران و ایرانیان نیز مربوط است. مطالب دیگری هم در این کتاب هست که حاکی از نامه و افغانی است که از دل دردمندی برآمده است. این افغان و زاری

از فضایل کتاب حاضر، جستجوهای بسیار آن در منابع کهن و اصیل تفسیری است که بر اعتماد و اطمینان خواننده می افزاید و قدر و منزلت کتاب را بالا می نشاند.

حجت الله زمانی

افغان نامه. تألیف دکتر محمود افشار یزدی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، سه مجلد، چاپ دوم افست با جلد گالینگور زرکوب، تهران ۱۳۸۰، کتاب اول (جلد نخست) دارای چهل و چهار گفتار ۶۲۳ صفحه.



جلد دوم شامل گفتار چهل و پنجم تا گفتار شصت و ششم ۲۹۴ صفحه به انضمام فهرست ملحقات:

۱. منظومه افغان نامه/ ۲۹۹؛ توضیحات مربوط به منظومه
- افغان نامه/ ۳۱۷؛ ۲. مقالات متبادله میان انجمن ادبی کابل و نگارنده؛ ۳. پاسخ انجمن ادبی کابل؛ ۴. پاسخ نگارنده به انجمن ادبی کابل و نامه علامه محمد قزوینی/ ۳۴۶؛ ۵. رقابت و سازش روس و انگلیس در ایران و افغانستان و قطعه شعر ایرج میرزا و نقشه مناطق نفوذ/ ۳۴۹؛ ۶. قرارداد روس و انگلیس ۱۹۰۷ راجع به تقسیم ایران و افغانستان به مناطق نفوذ/ ۳۵۱.
- جلد سوم دربردارنده پیش سخن در معرفی کتاب و گفتار شصت و هفتم تا گفتار نود و هفتم ۵۳۰ صفحه به انضمام تاریخ نامه و ذکر بعضی حوادث اسلامی، ایرانی و افغانی از ابتدای هجرت و به رسم تاریخ هجری قمری و ملحقات دیگر شامل: ۱. نامه های نگارنده در موضوع افغانستان و ایران؛ ۲. مسدس مستغنی شاعر مشهور افغانی درباره افغانستان و ایران؛ ۳. قطعه [شعر] محمد عثمان صدقی. ۴. علامه دکتر محمد اقبال لاهوری (شرح و عکس) و نیز فرهنگواره اعلام و اصطلاحات افغان نامه ۵۹۷-۶۸۰. در پایان سالشمار زندگی دکتر محمود افشار.

دکتر محمود افشار یزدی در سال ۱۳۱۱ ق (به استناد یادداشت

از هموطنان خود می‌باشد. «(دیباچه، ص ۱۱)

فغن که در وطن خویش نیارستم

کنم حکایت در وطن به هموطنی

با توجه به چشم تیزبین و درک صائب نویسنده که هم مورخ است و هم دردشناس و درد جامعه را حس می‌کند، کلمه «افغان» در نام گذاری این کتاب به دو معنی است: «یکی افغانی و افغانستان، دیگر ناله و فغان است از هموطنان و همسایگان. مولوی نیز در شکوه از اوضاع و احوال زمان در غزل معروف خود افغان را به معنی ناله و فغان به کار برده است. وقتی کسی نتواند در برابر استبداد زورمندان یا تعصب، حرف حق را بزند دلش فغان می‌کند» (دیباچه، ص ۱۲)

گویا ترم ز بلبل اما ز رشک عام

مهری است بر دهانم و افغانم آرزوست

به هر حال به نظر می‌رسد که نویسنده کشمکش‌های درونی خود را برای بیان یک سلسله حقیقت‌های تاریخی و ملی و زبانی هدف اصلی و غایت نهایی کتاب افغان‌نامه قرار داده، آن را محملی برای بیان این گونه مقولات می‌داند: «وقتی که سوزی در سینه، احساساتی در دل پندارهایی در سر و دستی به قلم دارد می‌خواهد که افکار خود را آزادانه بنویسد، آزاده چاپ کند و آزاده انتشار دهد. شاید که در زمان حال یا آینده نوشته‌اش منشأ اثری باشد» (همان)

عشق به وطن و شیفتگی به کار نوشتن و بیان حقایق تا زمان سالمندی نیز در وجود نویسنده موج می‌زد و بهتر بگویم تا اواسط روزهای عمر همچنان مرد را بر سر کار واداشته بود: «اکنون که این دیباچه را می‌نگارم هشتاد و شش سال شمسی از عمرم سپری شده است... ولی عشق به وطن و عادت به تحقیق و نویسندگی همچنان بر سر کارم داشته است.» (دیباچه، ص ۱۴، ۱۳)

نویسنده آشکارا بیان می‌کند که بنیاد کار نوشتن بر انتقاد صحیح و اصولی همراه با صداقت و صمیمیت است که شخص از راه صلاح و عفاف و ادب پا پیش نگذارد. این ویژگی را هر نویسنده مستول و آگاه و بی طرف باید داشته باشد: «بنای من در نوشته‌هایم همیشه بر انتقاد است، اما با ادب و از روی کمال صمیمیت و به قصد حقیقت جویی. تا چه اندازه موفق شده باشم قضاوت آن با خوانندگان است.» (دیباچه، ص ۱۴)

محتویات افغان‌نامه شامل موضوعات متفاوت و گسترده، در عین حال منسجم و هماهنگ در زمینه تاریخ، زبان، نژاد، جغرافیای تاریخی و موقعیت سیاسی و اجتماعی ایران، آسیای میانه و شبه قاره به خصوص کشور دوست و همسایه افغانستان

است. نویسنده به این سرزمین علاقه خاصی دارد و آنجا را خاستگاه زبان دری می‌داند: «چون افغانستان را بعد از وطنم ایران از هر کشور دیگری بیشتر دوست می‌دارم، کوششم بر این بوده و هست که خیلی بی‌غرضانه و بی طرفانه بنویسم.» (دیباچه، ص ۱۵) دیدار از سرزمین افغانستان بین سال‌های ۱۳۳۹-۴۰ برای نویسنده دست داد و با آنکه تمامی آن دیار را فرصت دیدار نداشت، اما آنچه دید و مشاهده کرد، با دقت و علاقه به قلم آورد: «از سفر شرق آسیا (چین و ژاپن) و استرالیا و کشورهای جنوب شرقی آسیا و هندوستان و کشمیر و پاکستان به کابل درآمد تمام اردیبهشت ۱۳۴۰ را در کابل مینو سرشت به سر بردم. متأسفانه هر جای افغانستان را ندیدم تا بتوانم سفرنامه جامعی بنویسم. سفرنامه مختصر منظومی به نام افغان‌نامه در وصف کابل و افغانستان ساختم که در پایان کتاب می‌آورم.» (دیباچه، ص ۱۷)

خوشا «پغمان» و وضع بی مثالش

(خداوندا نگهدار از زوالش)

به سال یکهزار و سیصد و چل

که بر من سعد و نیکو بود سالش

مهی در کابل و پغمان بجستم

دل گم گشته در رود و جبالش ...

خوشا یاد شبان روزان شادی

که در کابل گذشت و در محالش

خوشا «پروان» و خرم «کوه‌دامن»!

خوشا در «گلپهار» آب زلالش!

در «استالیف» و اندر «ارغوان زار»

نشاط انگیز می‌باشد شماش ...

(ج ۲، ص ۳۱۶-۲۹۹)

یکی از ویژگی‌های بارز و چشم‌گیر مرحوم دکتر محمود افشار، عشق و دل‌بستگی و صف ناپذیر به زبان و ادب فارسی است. این کیفیت را در همه آثار او از جمله افغان‌نامه به روشنی می‌توان دید ضمن شرح دهکده «استالیف» از روستاهای باصفا و خوش آب و هوای اطراف کابل که در سینه کوه قرار دارد و تاکستان‌های زیبا و باطراوت آن جلوه و نمایی بس دل‌انگیز به این مکان داده است، از میهمانی‌ها آن روز از طرف مطبوعات افغان به خوبی یاد می‌کند. در آن ضیافت بیشتر دانشمندان، شعرا و ارباب جرائد افغان ... حضور داشتند. اما اینجا نکته‌ای می‌گوید که برای این عاشق دل سوخته زبان فارسی خوشایند نیست: «تنها خاطره ناخوشی که ازین میهمانی مرا به یاد مانده است با اینکه من فارسی زبان هستم و پشتو نمی‌دانم و کابلی‌ها

نپذیرد. « (دیباچه، ص ۳۴)

خلیل الله خلیلی شاعر بزرگ معاصر افغانی گوید:

غزنه با شیراز دارد ربط های معنوی

قصه بسیار است من در اختصار آورده ام

ملت افغان و ایران غمگسار همدند

غمگساران را حدیث غمگسار آورده ام ...

آنچه سبب اختلاف نظر تاریخ نگاران ایرانی و افغانی است، حکومت دو تن افغانی قندهاری از طائفة غلزایی به نام محمود و اشرف غلزایی است که پس از شکست خفت بار سلطان حسین صفوی، چندی در اصفهان حکومت کردند: «از جمله موضوعاتی که در این کتاب مورد بحث واقع شده است، دوره سلطنت شاه محمود و شاه اشرف غلزایی در اصفهان می باشد که ایرانیان و افغانان به دو گونه مخالف درباره آن نوشته و قضاوت کرده اند. ایرانیان آنها را غدار و جبّار و خونخوار نوشته و عنوان سلطنت هم بر آنها نهاده اند. در حالی که افغان ها آن دورا قهرمانان ملی و صاحب اقتدار معرفی کرده اند ... آسان نیست غباری را که در ذهن ها نشسته گردگیری و شستشو کرد. نگارنده در گفتارهای این کتاب بدین کار برخاسته ام.» (دیباچه، ص ۳۶)

محمود غلزایی از ضعف و ناتوانی سلطان حسین بهره برد و او را شکست داد و بر اریکه سلطنت نشست. چون دیوانه شد و نتوانست حکومت کند. پسرعمویش اشرف به جای او پادشاه شد و اشرف نیز در جنگ پهلوان زورمند یعنی نادرشاه گرفتار شد و شکست خورد.

«دوره هفت ساله سلطنت محمود و اشرف غلزایی را ادامه دولت ایران می دانم، نه تصرف کشور به وسیله یک دولت خارجی؛ هر چند شاید بعضی از مورخان جدید افغانستان آن را قبول نداشته باشند ... مورخان خارجی چنین نظری را نپذیرفته اند.» (افغان نامه، ج ۲، ص ۱۲۳)

از دید نکته سنج نویسنده، حکومت کوتاه محمود و اشرف غلزایی بر اصفهان و بعضی نواحی دیگر را باید حکومت ایرانی خواند نه بیگانه؛ زیرا قندهار چون هرات و سرزمین های دیگری از افغانستان جزو قلمرو ایران در زمان صفویه تا عصر سلطان حسین بود. (افغان نامه، ج ۱، ص ۳۱۳)

مؤلف موجبات فراهم شدن طغیان غلجائیان (غلزائیان) را بسته به عواملی می داند که در سطور بعد خواهد آمد: «هنگامی که محمود غلزایی به ایران حمله کرد افغانستان میان هند و ایران تقسیم شده بود کابلستان ایالت هند، هرات و قندهار ایالت های ایران محسوب می شدند.» هر چند قندهار سال ها مورد کشاکش

هم فارسی زبان هستند دعوت نامه ای که برای من فرستاده بودند به زبان پشتو بود! مجبور شدم که بدهم آن را برایم ترجمه کنند تا از مفاد آن آگاهی یابم ... فارسی همان زبانی نیست که هنوز هم اکثریت مردم افغانستان و همه اهل کابل و هرات ... علی رغم کوشش هایی که شده و می شود بدان تکلم می کنند؟ کسی آن را بدان جا تحمیل نکرده زبان خودشان است.» (دیباچه، ص ۲۰)

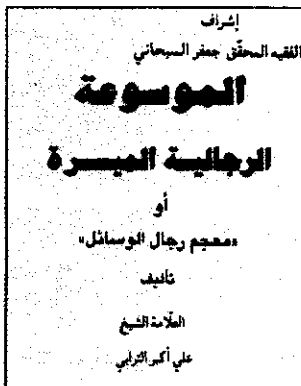
در عین حال میزان علاقه آن مرحوم به افغانستان و مردم آن از فحوای کلامش به خوبی نمودار است: «من عاشق کوهستان زیبای هندوکش و دوستار مردم مهربان افغان که از عناصر ثابت و پایدار آن کشور هستند، می باشم. گرچه مهمان نوازی به طور کلی از خصائل خوب مردم افغانستان است اما می دیدم که نسبت به ایرانیان عاطفه بخصوصی دارند رفتار مهرآمیز همراه با ادب آنان روز به روز بر محبت و علاقه من نسبت به آن کشور و ملت می افزود.» (دیباچه، ص ۲۷، ۲۸) از همان زمان است که نویسنده به فکر نگارش این کتاب سترک و چند جلوی و معتبر افتاد.

نویسنده، با شرم قوی و درک عمیقی که دارد، می داند که زبان مشترک عامل وحدت ادبی و فرهنگی است. هنگامی که ایرانی، تاجیک و افغان به یک زبان شعر می گویند مقاله و کتاب می نویسند این زبان مشترک آن چنان علقه و پیوندی میان آنان به وجود می آورد و عاطفه همگون برقرار می سازد که هیچ عاملی بازدارنده این تفاهم و تعامل فرهنگی و اجتماعی نیست: «یک روزنامه سوسی فرانسوی زبان خواندم که از لحاظ ادبی یک ادبیات سویس فرانسوی و یک ادبیات بلژیک فرانسوی و یک ادبیات فرانسه فرانسوی وجود ندارد. همه ادبیات فرانسوی است ... همچنین است وضع ادبی تاجیکستان، افغانستان و ایران: رودکی بخارایی است، عنصری بلخی و سعدی شیرازی، اما سروده های آنها فارسی دری می باشد. تاجیکی، دری و فارسی ادبی سه زبان نیست، بلکه اسم های سه گانه برای یک زبان است.» (دیباچه، ص ۳۲، ۳۳) مؤلف که علاقه و وصف ناپذیر به زبان و ادب فارسی در جای جای وجودش راه یافته از اینکه قلمرو زبان و ادب فارسی از آمودریا تا سند و هند گسترده شده و رواج یافته است به خود می بالد و سرزمین هایی که زیر چتر زبان ادبی و فارسی دری قرار دارد وطن عام و معنوی خود می داند: «معتقدم که اگر ایران بزرگ گذشته به دو یا چند دولت و ملت، مخصوصاً ایران و افغانستان کنونی تقسیم شده و رشته ملیت مشترک آنها گسیخته و دولت ها مستقل و جدا از هم هستند عیب و زبانی ندارد، به شرط آنکه رابطه معنوی میان آنان نگسلد و زبان و ادبیات مشترک که وسیله ارتباط معنوی آنهاست شکست

یاری می‌کردند، به همین اندازه یا کمی بیشتر. سلطان حسین با پنجاه هزار سوار مسلح و مجهز به توپخانه، اما کار نادیده و جنگ ناکرده در ناحیه «گنار» با سپاه محمود روبه‌رو شد، ولی تاب مقاومت نیاورد و شکست خورد و عقب نشست. غلزائیان شهر اصفهان را محاصره کردند. بعد از چند ماه مقاومت به علت قحطی و بیماری و با شهر تسلیم شد. سلطان حسین معزول گشت و کارش به پایان رسید. (افغان نامه، ج ۱، ص ۵۶۳، ۵۶۴)

سید علی ملکوتی

الموسوعة الرجالية الميسرة، علی اکبر ابوترابی، مؤسسه امام صادق (ع) ۱۴۲۴ق، ۶۵۲ص، رحلی.



یکی از منابع استنباط احکام دینی روایات معصومین (ع) است. از آنجا که دشمنان اهل بیت (ع) روایات فراوانی را به نام ایشان (ع) جعل کرده‌اند، مراجعه به روایات، بدون بررسی سند آنها، کاری بس ناصواب خواهد بود. علم رجال برای حل این مشکل تدوین شده است. در این علم از احوال روایان حدیث، از جهت دارا بودن شرایط پذیرش روایت آنان یا رد آن بحث می‌شود. به سخن دیگر، از صفات راوی مانند عدالت، وثاقت، مدح، ذم، اهمال، مجهول بودن و طایفه و قبیله، تاریخ تولد و وفات، عقیده و مرام، مشایخ و اساتید و شاگردان راوی و به طور کلی از هر چیزی که در اتصاف روایت او به اعتبار یا ضعف مؤثر است، یا برای راه‌یابی به مسند بودن سند و مرسل بودنش و تمییز مشترکات و مانند آن دخل دارد، بحث می‌شود.

از زمان معصومین (ع) تا عصر حاضر، کتاب‌های رجالی فراوانی تألیف شده است که هر کدام دارای جهات قوت و ضعف است. کتاب گران سنگ الموسوعة الرجالية الميسرة از این جهت که تقریباً حاوی فوائد کتب رجالی سابق و خالی از

دولت ایران و هند بود، اما تا زمان سلطان حسین و میرویس غلزایی پدر محمود در تصرف ایران بود. (افغان نامه، ج ۱، ص ۵۵۱-۲) همان‌طور که در بالا یاد شد نویسنده به پاره‌ای از عوامل ناسازواری و علت طغیان غلزائیان یاد می‌کند که به اختصار در اینجا خواهد آمد:

الف. به هنگام ضعف حکومت صفوی و به قدرت رسیدن غلزائیان قندهار سررشته اختلاف و مورد اصلی ستیزه‌جویی غلزایی‌ها با صفویه بود.

ب. قندهاری‌ها از حکومت صفویه ناراضی بودند و تمایل به حکومت بابری هند داشتند، زیرا آنان نیز مانند سلاطین دهلی سنی بودند.

ج. عدم سازگاری سیاست صفویان با وفاق و وحدت ملی؛ د. گرگین خان گرجی که در شهر قندهار از طرف سلطان حسین حکمرانی می‌کرد، مردی سخت‌گیر و بدرفتار بود و دست تجاوز به جان و مال مردم دراز کرد.

ه. تباری میراویس غلزایی با عثمانی‌ها و مفتی‌های سنی و شکست سپاه سلطان حسین و جدایی قندهار از ایران و حکومت میراویس به آن منطقه.

و. آگاهی غلزایی‌ها از ضعف حکومت صفوی و آماده شدن زمینه برای حمله آنان به اصفهان و برانداختن سلسله صفویه. (افغان نامه، ج ۱، ص ۶۰-۵۵۲)

با توجه به این زمینه‌ها، پایان داستان از پیش روشن است؛ زبونی انکسار برای سلطان حسین، دست‌اندازی و ترک تازی سهم غلزایی‌ها بود که به اصفهان شهرآباد اما بی‌پناه دست یافتند. «نخستین بار میرزاده محمود به سال ۱۱۲۷ هـ به کرمان حمله آورد اما از حاکم لایق آنجا شکست خورد و بازگشت حاکم به جای اینکه مورد تقدیر شاه دهان‌بین واقع شود در اثر سعایت بدخواهان مورد بی‌لطفی قرار گرفت.» (افغان نامه، ج ۱، ص ۵۶۲) نویسنده در همین جا سخنی که در صفحه‌های قبل آورده به علت اهمیت با تأکید بیشتر ذکر می‌کند: «چون قندهار در آن موقع هنوز رسماً از ایران جدا نشده و محمود از آنجا برخاسته بود بنابراین وی تبعه ایران و ایرانی شمرده می‌شد.» همانجا «در زمان محمود غلزایی به شهادت تاریخ هنوز نه «ملت» افغان به معنی سیاسی کلمه اصطلاح شده بود و نه مملکت افغانستانی وجود داشت.» (افغان نامه، ج ۱، ص ۵۶۳)

دو سال بعد بار دیگر محمود غلزایی به ایران حمله آورد. ابتدا کرمان را گرفت و به سوی اصفهان شتافت. مهاجمان غلزایی هشت هزار بودند و بلوچ‌ها و طوایف دیگری که آنها را

۲. مؤلف، به نقلِ نصوصی که از علمای متقدم رجال، مانند نصوصی از «کشی»، «صدوق»، «نجاشی»، «شیخ طوسی»، در مقام توثیقِ روایان آمده، اهتمام ورزیده است؛ اما به این مقدار اکتفا نکرده، به نقلِ نصوصی هم از علمای متأخر - که در این مقام بیان شده - پرداخته است، با این حال از تلاش در جهت نقلِ قرائتی که وثاقتِ راوی را ثابت کند، کوتاهی نکرده است. در مواردی هم که وثاقت یا عدم وثاقت یک راوی مورد اختلاف نظر و متضمن اقوال متفاوت است، قضاوت و تعیین قول ارجح را به خواننده کتاب واگذار کرده است تا با جولان فکری خود، «أظهر» را بیابد.

۳. شیخ صدوق (ره) در کتاب خود در مورد بعضی از اساتید خود، تعبیر «رضی الله عنه» را به کار برده است. از آنجا که ممکن است این تعبیر نشانه وثاقت آن شخص محسوب شود، مؤلف، در برخی موارد با عبارت «ترضی علیه الصدوق» به این مطلب اشاره کرده است.

۴. ابن قولویه (متوفای ۳۶۹هـ) در دیباچه کامل الزیارات تصریح کرده است به اینکه: «از غیر اهل بیت (ع) روایتی در این کتاب نقل نکردم، و از آن جایی که روایات آنان در این موضوع زیاد بود، من به روایاتی که از اصحاب ثقة ما به ما رسیده بود، اکتفا کردم...». در تفسیر این سخن ابن قولویه دو نظر مطرح است:

الف. برخی گفته اند: قدر متیقن از این جمله، این است که ابن قولویه، تنها روایانی را که مستقیماً از آنها روایت کرده است، ثقة می داند نه تمام روایانی که در کتابش از آنها روایت دارد. [زیرا عده ای از ایشان غیر امامی و فاسد المذهب هستند؛ مانند حسن بن علی بن ابی حمزه واقفی و پدرش].

ب. گروهی نیز - از جمله مرحوم محقق خویی (ره) - گفته اند: کلام ابن قولویه شمول دارد و تمام روایانی را که در کتابش از آنان روایت نقل کرده است، دربر می گیرد؛ چه با واسطه چه بی واسطه. (البته محقق خویی (ره) در اواخر عمر خود از این نظر برگشتند) نظیر همین اختلاف نظر، در مورد «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» مطرح است.

مؤلف روایانی را که در سند روایات هر کدام از این دو کتاب (کامل الزیارات، تفسیر علی بن ابراهیم قمی) بوده اند، مورد اشاره قرار داده است تا کسانی که قائل به قول دوم هستند، بتوانند وثاقت آن روایان را استنباط کنند.

[مانند: محمد بن البصری: روی عنه فی الوسائل (۵/ ۱۶۲ ح ۶۲۲۵) عن کامل الزیارات (ر. ک: کتاب حاضر، ص ۳۹۸)

ضعف های آن کتب می باشد، کتابی بس ارزشمند و گران بهاست و تا حد بسیاری محقق را از مراجعه به دیگر کتب رجالی بی نیاز می کند.

گفتنی است تألیف و تحقیق این کتاب ارزشمند از آغاز تا انجام، ۱۰ سال زمان برده است. بخش های اصلی کتاب عبارتند از:

بخش اول. نام روایان به ترتیب حروف الفباء: در این بخش ۶۷۲۰ راوی عنوان شده است و اطلاعاتی که درباره هر یک از آنها در کتب روایی و رجالی وجود داشته، مقابل نام راوی ذکر شده است.

بخش دوم. باب کنیه ها: این باب از دو بخش تشکیل شده است که بخش اول حاوی کنیه هایی است که با کلمه «أبو» و بخش دوم، شامل کنیه هایی است که با کلمه «ابن» آغاز می شوند. در این باب، ۹۹۱ کنیه معرفی شده است.

بخش سوم. باب القاب: در این باب، ۲۴۹ لقب عنوان شده است.

بخش چهارم. باب النساء: در این باب، نام روایان زن به ترتیب حروف الفبا ذکر شده است که دارنده نام ۵۷ راوی می باشد.

بخش پنجم. باب تمییز المشتركات: این باب به تمییز ۴۰۰ نام مشترک اختصاص یافته است.

بخش ششم. خاتمه: در این بخش، مؤلف محترم، ۴۱۳ نفر از روایانی را که شیخ طوسی (ره) و شیخ صدوق (ره) در کتب خود (من لایحضره الفقیه، تهذیب الاحکام، استبصار) در بخش مشیخه، طریق خود را به آنها رسانده اند، مطرح کرده است، و صحت یا ضعف طرق مذکور را - مطابق با همه مبانی موجود رجالی - بیان کرده است.

اما آنچه این کتاب رجالی را از کتب مشابه ممتاز می کند، ویژگی ها و مزایای فراوان - و بعضاً منحصر به فرد - این کتاب می باشد.

آیه الله سبحانی، در مقدمه این کتاب، مزایا و ویژگی هایی را برای این کتاب به شرح ذیل فرموده اند:

۱. این کتاب دربردارنده نام روایانی است که در کتب اربعه (تهذیب الاحکام، کافی، من لایحضره الفقیه، استبصار) و کتاب وسائل الشیعه، نام آنها ذکر شده است. در حقیقت این کتاب، معجم رجال وسائل الشیعه می باشد. اما برای قدردانی از مؤلفان امامیه - که نامشان در رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی آمده است - به اسامی آنان نیز اشاره شده است؛ هر چند ممکن است روایتی در کتب اربعه یا وسائل الشیعه نداشته باشند.

و «عمران بن هیثم: روی عن مالک بن ضمّرة و روی عنه ابوالجارود فی تفسیر القمی». [ر. ک: همان، ص ۳۵۰]

۵. اگر یک راوی، نامش در کتب اربعه، آمده باشد، در این کتاب، به آن راوی با ذکر عدد روایاتش در آن کتب اشاره شده است.

[مانند: «أبان: وقع فی اکثر من ۹۰۰ مورد فی الکتب الاربعه وهو...» [ر. ک: همان، ص ۱۹]

۶. در میان کتب اربعه، روش شیخ صدوق و شیخ طوسی در نقل حدیث، با روش کلینی متفاوت است؛ زیرا مرحوم کلینی غالباً تمام سلسله سند را در هنگام نقل حدیث ذکر می‌کند؛ در حالی که شیخ صدوق و شیخ طوسی، تنها به ذکر نام راوی که آن حدیث را از کتابش اخذ کرده‌اند، اکتفا کرده‌اند، آنگاه سلسله سند خود را تا آن کتاب، در آخر کتاب خود با عنوان «مشیخه» ذکر کرده‌اند. به عنوان مثال شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه، در یکی از روایاتش این گونه آورده است و «روی اسحاق بن عمار عن ابی عبدالله (ع) انه قال: ...». (من لایحضره، ج ۱۴، ص ۴۲۳) آنگاه در آخر کتاب، در قسمت مشیخه در مورد این روایت و مانند آن که از اسحاق بن عمار نقل شده است، می‌فرماید:

«وما کان فیہ عن اسحاق بن عمار، فقد روّیته عن ابی عن عبدالله بن جعفر الحمیری عن علی بن اسماعیل عن صفوان بن یحیی عن اسحاق بن عمار». (همان، ج ۴، ص ۴۲۳)

در این کتاب (الموسوعة الرجالية المیسرة) مؤلف محترم، برای تبیین چگونگی طریق و سلسله سند شیخ صدوق و شیخ طوسی (ره) به صاحبان کتبی که از آنها روایت کرده‌اند، در آخر کتاب، فصل جداگانه را [تحت عنوان خاتمة المطاف] اختصاص داده است که در آن، کیفیت طریق این دو فقیه به آن راویان از جهت صحت یا ضعف بیان شده است.

[مانند: «منصور بن یونس بزرج: طریق «الفقیه» الیه صحیح، دون طریق «الفهرست».» [ر. ک: کتاب حاضر، ص ۶۵]]

۷. در مواردی که یک راوی دارای یک اسم و یک کنیه و نیز انتساب به شهر یا قبیله‌ای بوده، مؤلف همه آن مشخصات را در یک جا جمع کرده و در کنار هم ذکر کرده است و تنها در یک شماره، آن راوی را آورده است. به خلاف سایر کتب رجالی که بعضاً یک راوی را چندین بار - یک بار با اسم، یک بار با کنیه و ... - تکرار کرده‌اند. در این کتاب، مؤلف، این مهم را به کمک قراین و شواهد انجام داده است.

[مانند: «احمد بن ثابت: الدوالیبی، ابوالحسن، من مشایخ

الصدوق فی کمال الدین و عیون اخبار الرضا (ع)» [ر. ک: همان، ص ۳۹]

۸. تمییز مشترکات یکی از مهمترین موضوعات علم رجال است؛ زیرا چه بسا یک اسم، مشترک است بین عده‌ای از راویان که برخی از آنان ثقه و برخی غیر ثقه‌اند؛ در این موارد، نسبت دادن صحت یا ضعف به سند روایت، بدون تمییز مشترکات امکان ندارد. به همین جهت، مؤلف این کتاب، - با اعتماد کردن بر قراین و شواهد - به معالجه این مشکل اقدام کرده است؛ از این رو در آخر کتاب، باب خاصی را با عنوان «تمییز المشتركات» قرار داده که خواننده کتاب در هنگام مشتبه شدن نام‌های مشترک به آن مراجعه کند.

۹. یکی دیگر از مزایای این کتاب - علی‌رغم وجود کتب رجالی متعدد - یافتن مطلوب با کمترین صرف وقت است؛ زیرا عصر حاضر، عصر سرعت و عصر رسیدن به معلومات در اسرع وقت و از کوتاه‌ترین راه است و این کتاب، این مزیت مهم را داراست؛ به طوری که خواننده این کتاب، گمشده خود درباره راویان و رجال حدیثی را در کمترین زمان می‌یابد.

۱۰. «نجاشی» رجالی معروف شیعه، در کتاب خود، گاهی وثاقت یا عدم وثاقت یک راوی را در ضمن توصیف راوی دیگری بیان کرده است. مؤلف در مورد راویانی که در کتاب نجاشی در ضمن توصیف راوی دیگری توثیق یا تضعیف شده‌اند، به این نکته نیز اشاره کرده است.

[مانند: «قیس بن موسی الساباطی: «ثقه»؛ قاله النجاشی فی ترجمة عمار بن موسی.» [ر. ک: همان، ص ۳۷۱]]

۱۱. شیخ طوسی (ره) در انتهای کتاب رجالی خود، بابی را با عنوان «فیمن لم یرو عنهم (ع)» قرار داده است و با آوردن این باب، به این نکته اشاره کرده است که این افراد اگر چه معاصر با ائمه (ع) بوده‌اند، ولی از ایشان (ع) روایتی را بلاواسطه و مستقیماً نقل نکرده‌اند.

مؤلف در هنگام ذکر این افراد به این نکته نیز اشاره کرده است. [مانند: «علی بن محمد بن یعقوب بن اسحاق بن عمار: الصیرفی الکسانی الکوفی العجلی، مات ۳۳۲ هـ. ذکره الطوسی فی «من لم یرو عنهم (ع)»...» [همان، ص ۳۳۱]]

۱۲. به کار گرفتن اصطلاحات علمای رجال درباره عده زیادی از راویان، از دیگر مزایای این کتاب است که به نحو اجمال به توضیح این اصطلاحات می‌پردازیم:

الف. اصحاب اجماع: کسانی هستند که «کشی» در رجال خود در سه جا آنها را توصیف کرده است با این عبارت:

آن جمله است:

۱. در این کتاب، اکتفا به بحث‌های رجالی شده است و از آنچه مربوط به رجال نیست و یا در اثبات وثاقت یا عدم وثاقت راوی نقشی ندارد، احتراز شده است. به عبارت دیگر علم تراجم با علم رجال مخلوط نشده است. از این رو به عنوان مثال، می‌توان گفت این کتاب دربردارنده تمام آنچه در «معجم رجال الحديث» - در ۲۳ جلد، تألیف مرحوم محقق خوبی (ره) - مربوط به رجال است، می‌باشد؛ و آنچه که از معجم رجال الحديث در این کتاب (الموسوعة الرجالية الميسرة) موجود نیست، یا اصلاً مربوط به علم رجال نبوده (مانند مباحثی چون خصوصیات زندگی، احوالات شخصی، زندگی سیاسی، اندوخته‌های علمی راوی و ... که مربوط به علم تراجم است) و یا راویانی بوده‌اند که اصلاً روایتی ندارند.

۲. این کتاب بر طبق یک مبنای خاص رجالی نوشته نشده است؛ بلکه طبق تمام مبنای مهم و رایج در علم رجال است؛ از این رو مؤلف، در هیچ موردی شخصاً نسبت به توثیق و یا تضعیف افراد اظهار نظر نکرده است.

۳. از آنجا که تعداد روایت راوی در کتب اربعه یا در وسائل الشیعه، بیانگر اهمیت راوی است و بنا بر بعضی از مبانی رجالی اگر تعداد روایت زیاد باشد و محدثین بزرگ از کسی روایت کنند، نشانه وثاقت اوست، در این کتاب، به تعداد روایات راویان در کتب اربعه و وسائل الشیعه اشاره شده است.

۴. داشتن کتاب یا روایت جماعتی از صاحب کتاب، نزد برخی از علما مانند علامه مجلسی و وحید بهبهانی نشانه حسن راوی تلقی شده است. در این کتاب از این نکته نیز غفلت نشده و به آن در ضمن بعضی از راویان اشاره شده است.

۵. در این کتاب به تمام اموری که در ضعف یا مدح راوی مؤثر است، یا احتمال دارد مبنایی رجالی داشته باشد از قدیم و جدید، اشاره شده است.

۶. نظم مباحث، دقت در ضبط مطالب کتب رجالی و گستردگی تحقیق، از دیگر مزایای این کتاب گران سنگ است. برای مؤلف سختکوش و توانای این فرهنگ رجالی آرزوی توفیقات بیشتر داریم.

محمدسهیل بهرام نسب

«أَجْمَعَتِ الْعَصَابَةُ عَلَى تَصْحِيحِ مَا يَصْحُحُ عَنْ هَؤُلَاءِ وَتَصْدِيقِهِمْ لِمَا يَقُولُونَ وَعَدَدُهُمْ ثَمَانِيَةٌ عَشْرٌ ...». دسته‌ای از رجالیون معتقد شده‌اند که اساتید کسانی که جزو هیجده نفر اصحاب اجماع هستند تا سند به امام (ع) برسد همگی ثقه هستند. مؤلف این کتاب (الموسوعة الرجالية الميسرة) به این نکته در هنگام توصیف راوی اشاره کرده و گفته است که این راوی از اصحاب اجماع است.

[مانند: «فضالة بن أيوب الأزدي»: ... ذكره الكشي في اصحاب الاجماع الثالث ...» (ر. ک: همان، ص ۳۵۹)]

ب. مشایخ محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی و احمد بن ابی نصر بزنطی؛ بین علما مشهور است که این سه نفر جز از ثقه روایت نکرده‌اند.

ج. گروهی از راویان، که مشهورند به اینکه جز از ثقه روایت نکرده‌اند که عبارتند از:

«احمد بن عیسی»، «بنوفضان»، «جعفر بن بشیر الجبلی»، «محمد بن اسماعیل بن میمون الزعفرانی»، «علی بن الحسن الطاطری»، «احمد بن نجاشی»، «محمد بن احمد بن یحیی»؛ هنگامی که در «نوادیر الحکمة» از شخصی روایتی بلاواسطه نقل کرده باشد و آن شخص غیر از کسانی باشد که ابن ولید آنها را استثناء کرده است.

مشهور بودن این گروه به اینکه جز از ثقه روایت نمی‌کنند، سبب ثقه بودن تمام مشایخ و اساتید آنها شده است. مؤلف این کتاب، با اشاره به اینکه، راوی از اساتید این افراد است، به این نکته توجه داده است.

۱۳. شیخ مفید (ره) در «الرسالة العددية» راویانی را ذکر کرده است که روایت کرده‌اند که ماه مبارک رمضان مانند ماه‌های دیگر، گاهی ۲۹ روز و گاهی ۳۰ روز است؛ آنگاه آنها را توصیف کرده و وثاقت آنها را در ضمن تعابیری چند، تأیید کرده است.

مؤلف، با تعبیر «ذكره الشيخ المفيد في الرسالة العددية» به این نکته اشاره کرده است. از این رو اگر خواننده کتاب، از کسانی باشد که این توثیقات را قبول دارد، آن راوی را ثقه تلقی خواهد کرد.

علاوه بر آنچه که از قلم آیه‌الله جعفر سبحانی (دام‌ظله) در مزایای این کتاب ذکر شد، مزایای دیگری نیز قابل ذکر است؛ از